

MARVEL

1

LGY#708

AL EWING
JIM ZUB
MARK WAID
PACO MEDINA
JUAN VLASCO
JESUS ABURTOV

RATED T+

AVENGERS

NO ROAD HOME



HERCULES



ROCKET RACCOON



HAWKEYE



CLINT BARTON

SCARLET WITCH



WANDA MAXIMOFF

VISION



SPECTRUM



MONICA RAMBEAU

BLUE MARVEL



ADAM BRASHEAR

TONI HO



THE HULK



BRUCE BANNER

VOYAGER



VA NEE GAST

NEW YORK CITY.

ما همه داستانی داریم که تعریف کنیم.

افعی دو سر امفیسباینیا.

خطری بود که مشابهی نداشت...

داستان قهرمان ها.

داستان دلشکستگی ها.

افعی عظیم الجثه ای که از مدوسا به دنیا آمده بود قادر بود تمامی اهالی یکر روستا را ببلعد... و همین کار را کرد.

..تا جایی که خدایان المپوس از کوه پامپین آمدند و در جنگی طولانی آن را از پا انداختند!

هرمس: اکثر افراد گروه او پیاده هستند و اولین گروه درگیر در هنگام تهاجم.

"آرتمیس: تیرهای او بی خطا و مرگبار هستند."

"آتینا: یک جنگجوی زن بی بدیل."

"پوسایدن: نیزه سه سر او مانند سونامی فرود می آید."

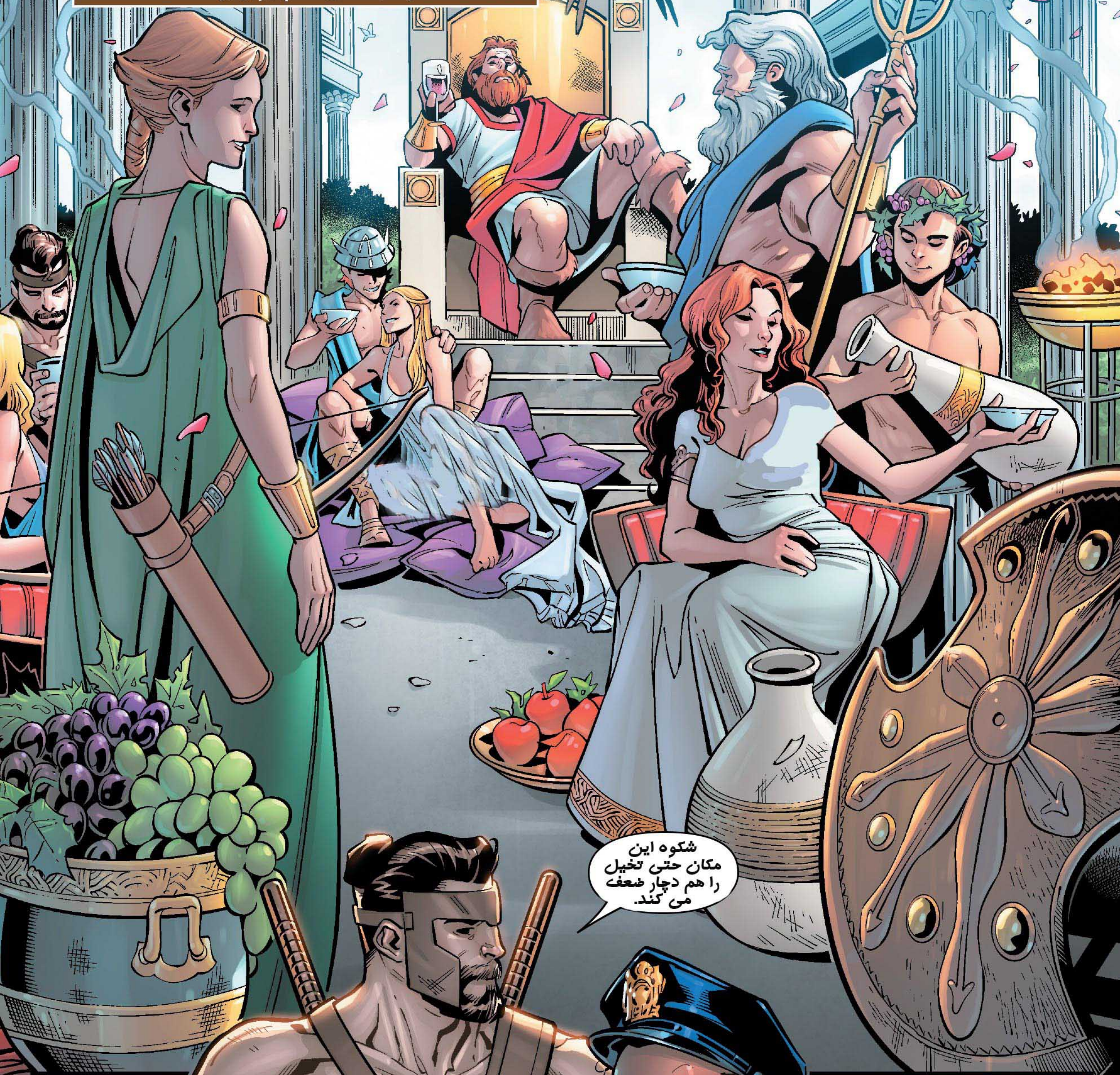
"و البته پدر من زئوس، خدای آسمان و طوفان و خدای خدایان."

"هیچ نیرویی یارای مقاومت در برابر ما را ندارد."



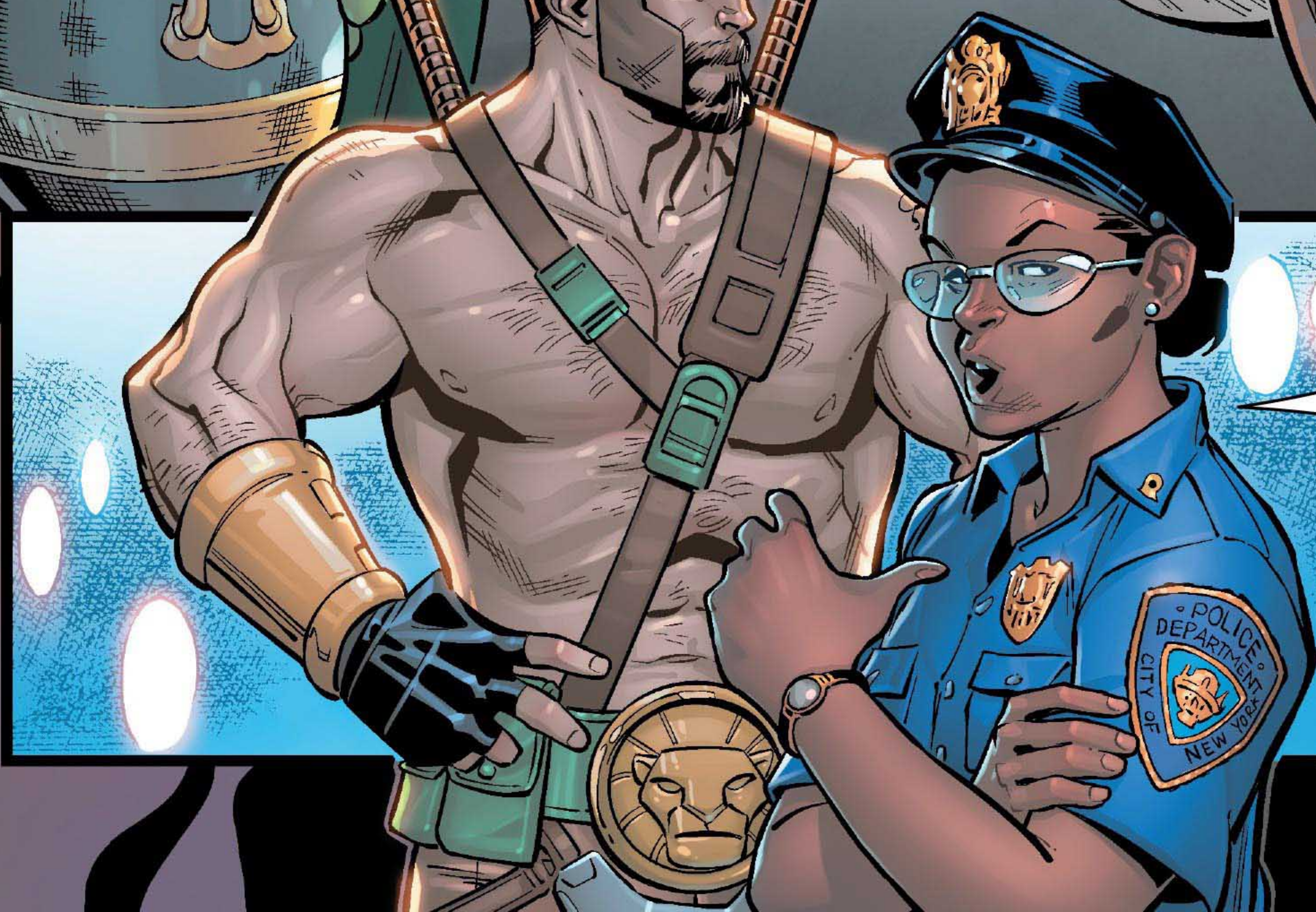
خوش گذرانی های ما هم به اندازه خود حماسی بود. آسودگی خاطر در دامنه های کوه المپوس روزها ادامه پیدا می کرد.

"ما چیزی از خود دریغ نمی کردم.. اصلاً چرا باید چنین می کردیم؟ شکوه المپوس... جلوه زیبایی های آن... جایی به زیبایی و شکوه آنجا در کل خلقت وجود نداشت و آنجا مامن فناپذیران بود."



شکوه این مکان حتی تخیل را هم دچار ضعف می کند.

بسیار خوب آقای هرکول. مشتاقم ماجرا رو برای بچه هام تعریف کنم. قضیه اینه...





بذارید کمکتون کنم.
 بله، بله البته.
 ما الان با یه شرایط اضطراری روبرو هستیم.

هی آقا شما باید فرمانده پادگان باشید!
 در مورد دشمنی که در آن قلعه پناه گرفته چی دارید بگید؟

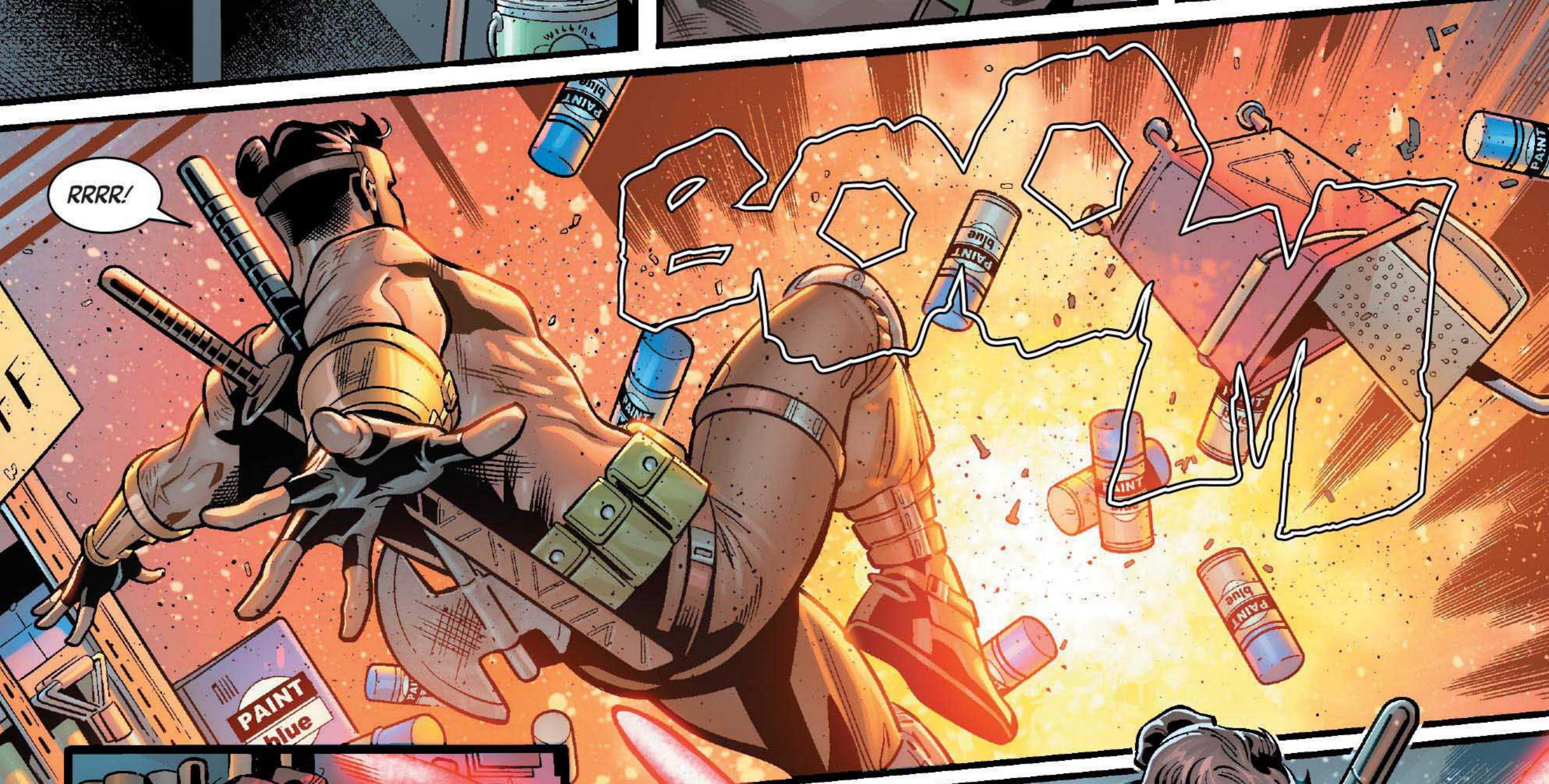
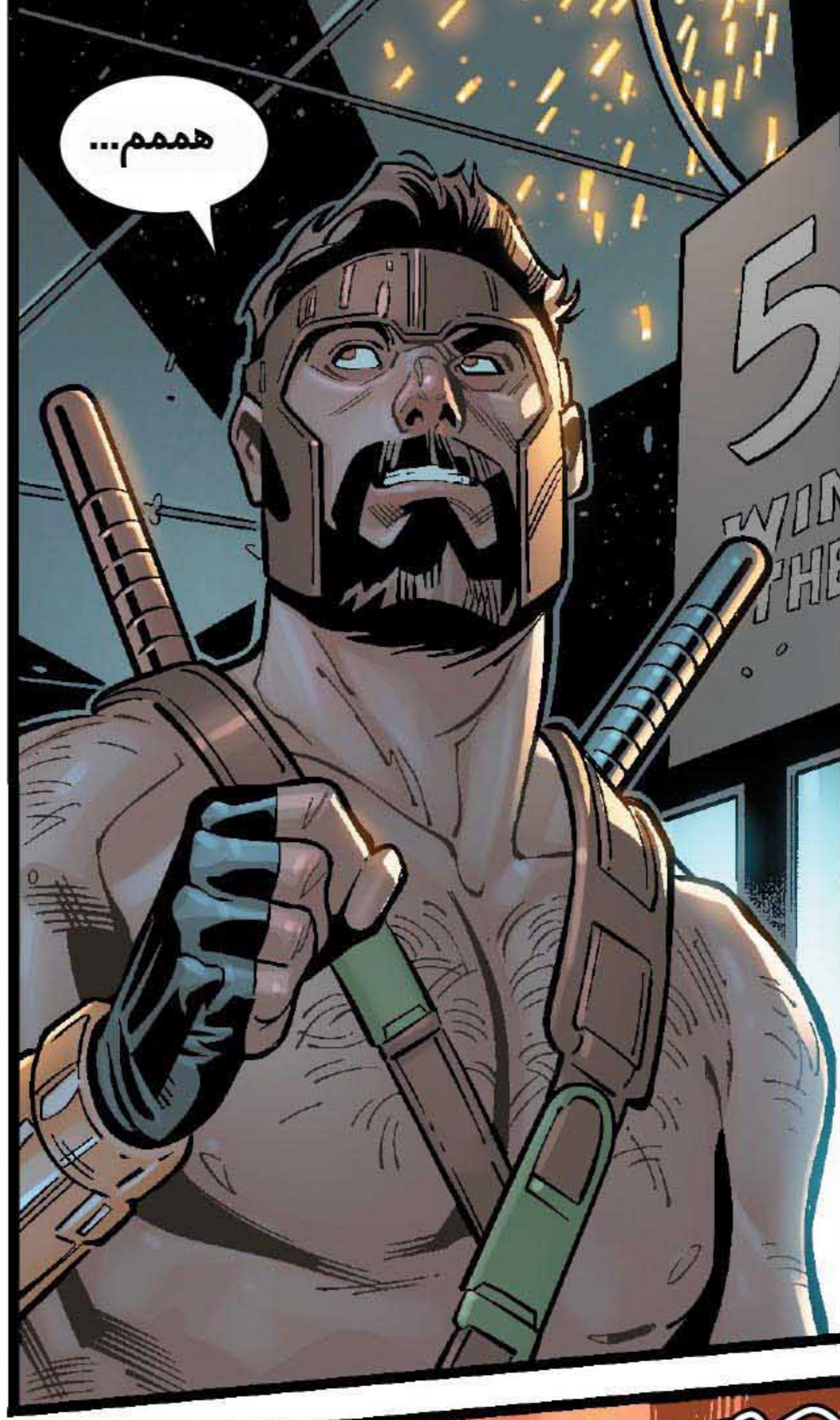
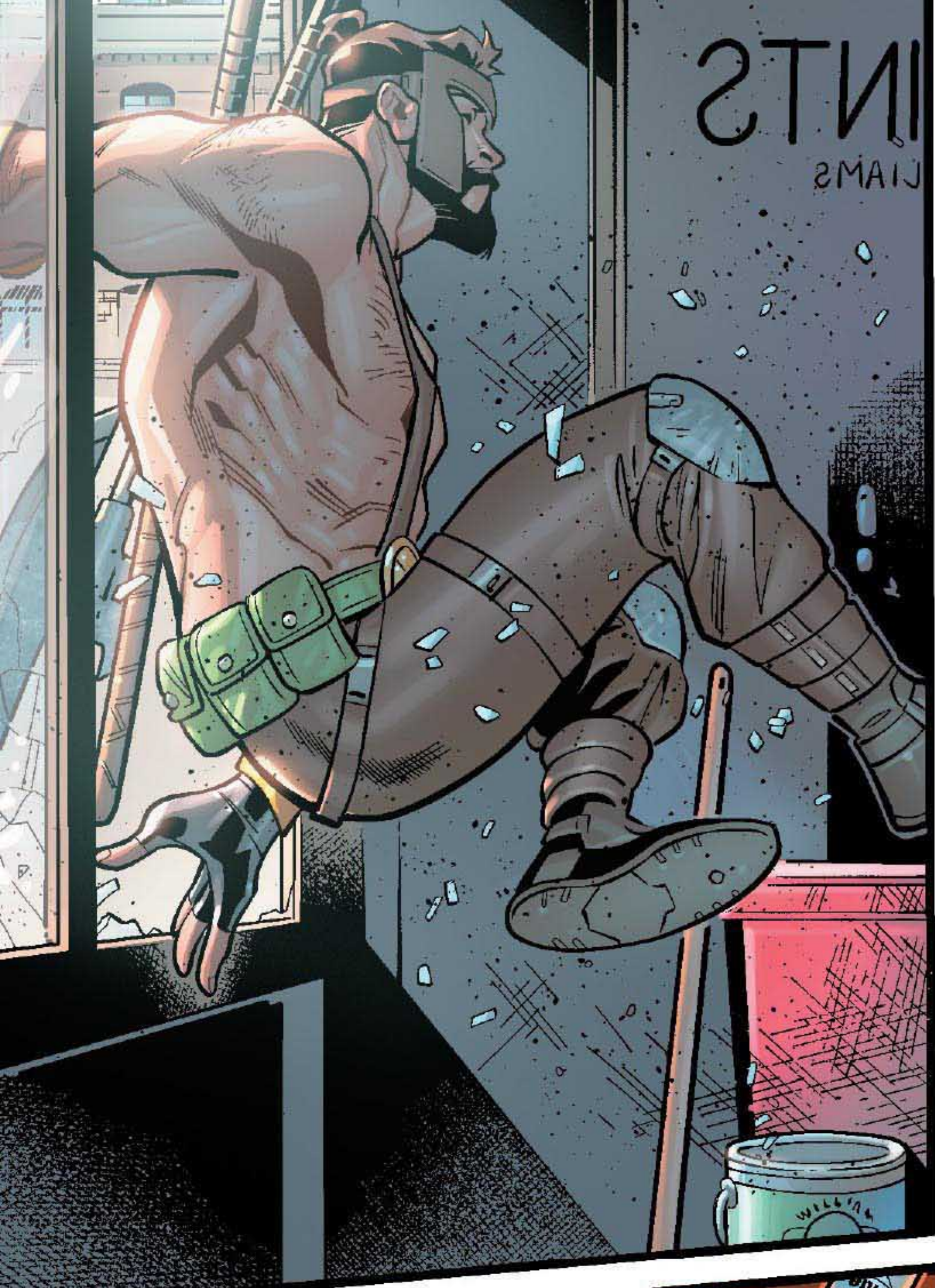


یه غول بی شاخ و دمه. شاید یکی از اون موجودات بیگانه باشه.
 چیزی هست که در مورد این موجود بهم بگی؟



هیچکس کامل اونو ندیده. فقط یه سری خنده های دلبره آور و صدای شلیک چند لیزر شنیدیم...
 هی!
 چیکار داری می کنی؟!

پلیدی رو پاکسازی می کنم.
 هر جا پا بذارم افسانه ای متولد می شه!





برگرد پرو
ریشوا!

اگه نزدیک تر بیایی
یه بمب پلاسمایی
میندازم تو
دهنت!



تو یه جور
سگ دست آموز
ارتشی هستی؟

”سگ“!؟

بخت نشون
می دم سگ
یعنی چی...



ZAAAANG

مواظب
باش!



CREEEEEEEEEEEEAAAANK

ببین
چیکار کردی
...

آه-اوه.





نترس. شیر
کوه المپوس
صدمه ای بهت
نمی زنه!

بذار برم
مردیکه قولاخ!

من که
آزارم به کسی
نرسید!



تو به شهروندان
محترم این شهر
حمله کردی.

من رفتم
خرید و اونا چیزی به
من نفروختند! تازه
دادوبیداد کردند و
از حال رفتند!

پس سوء تفاهم
پیش اومده؟

صد در صد!

تو کی
هستی؟

اسمم راکته.



این چیه؟

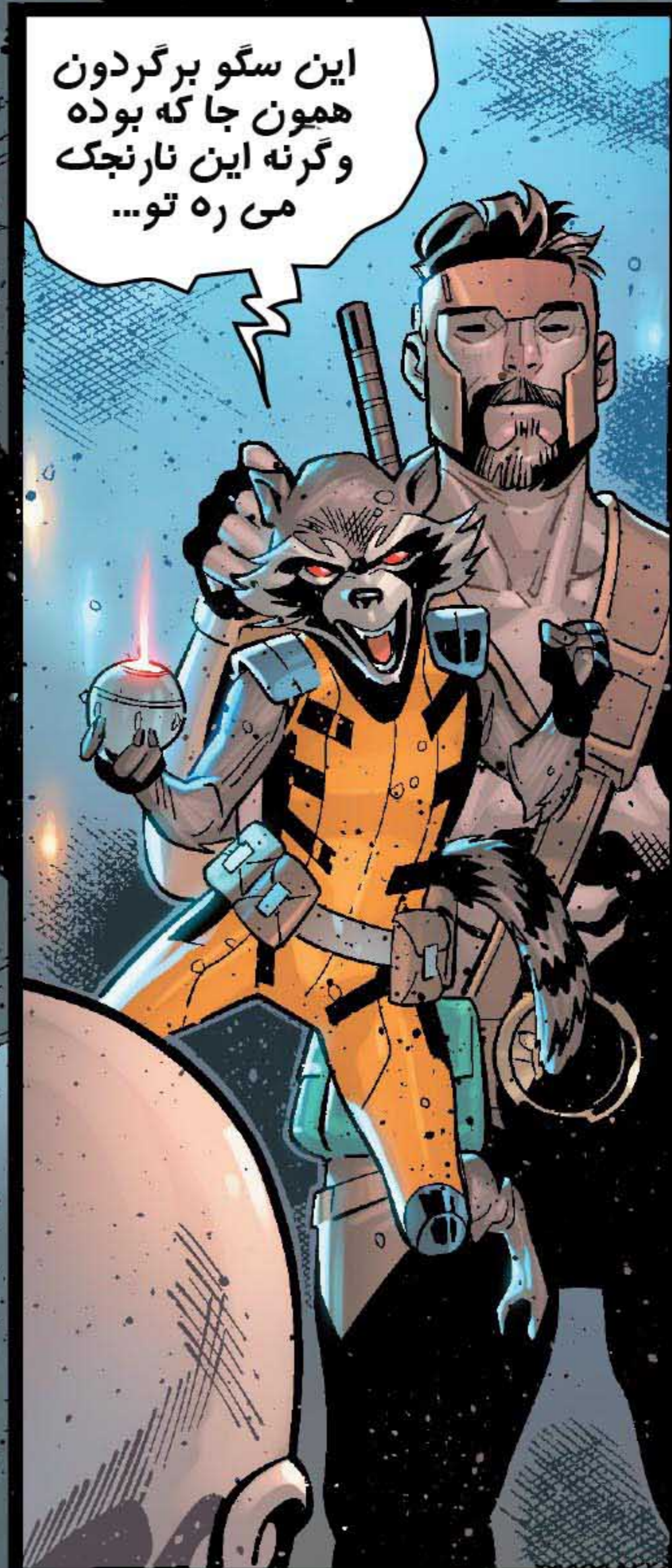
این؟
چیزی
نیست.



کارت خوب بود
هر کی! حالا سگه رو
بذار زمین ما به بقیه اش
رسیدگی می کنیم!

من سگ
نیستم!

صبر کن
فکر کنم اشتباهی
پیش اومده.



این سگو برگردون
همون جا که بوده
و گرنه این نارنجک
می ره تو...



اوه!
چی چراغ ها
رو خاموش
کرد؟

این داستان
تاریکیه...

...و عقب
روندن اون.

لسر انجلس
کالیفرنیا.
چند لحظه پیش.

خوب حال
جریکو چطور؟

کی در مورد
ما بهت گفت؟



جاریس آدم
نغوذی منه.

بذار بهت
بگم واندا. دو تا
فنجون نوشیدنی
بخوره. جلوی دهنشو
نمی تونه بگیره...
نیست!



به هر حال
مشکلی نیست.

به همین
دلیله که من
در ساحل غربی
هستم کلینت.

دنبا
خونه می گردیم.



با هم
زندگی می کنید؟

پس
مسئله
جدیده...



آره... بد
نیست.

می خوام
زندگی مشترک
رو تجربه کنم. می خوام
ببینم این مسئله رابمونو
به هم می زنه یا نه



"آره تعادل در زندگی مشترک. با قدرت های جادویی لایک دارید!"



لحنت خیلی طعنه آمیزه کلینت...

برای شما دو تا خوشحالم! راست می گم!

راستشو بخواهی بیشتر می خوام تو و اون دکتر خوب رو ببینم.



دارم به کیت و افرادش کمک می کنم به تیم انتقام جویان تو ساحل غربی ایجاد کنم. مطمئنم تو شبکه های اجتماعی در موردش شنیدی.

نکته اینه که تو و جریکو باید به ما ملحق بشید. وجود دو تا باتجربه به این بچه ها نشون می ده که ما دنبال چی هستیم.

پیتر و می خواد به به ستاره اینستاگرام تبدیل بشه. به همین دلیل ای روزها از شبکه های اجتماعی دوری می کنم.



ممنونم. ولی من به اندازه کافی درگیر هیجانانگین این کارهای تیمی بودم.



ولی برای حسن نیت به هدیه برات آوردم.

وقتی داشتیم خرت و پرت های مفر انتقام جویان رو جمع می کردیم به بعضی از وسایل تو بر خوردم.

اَه؟

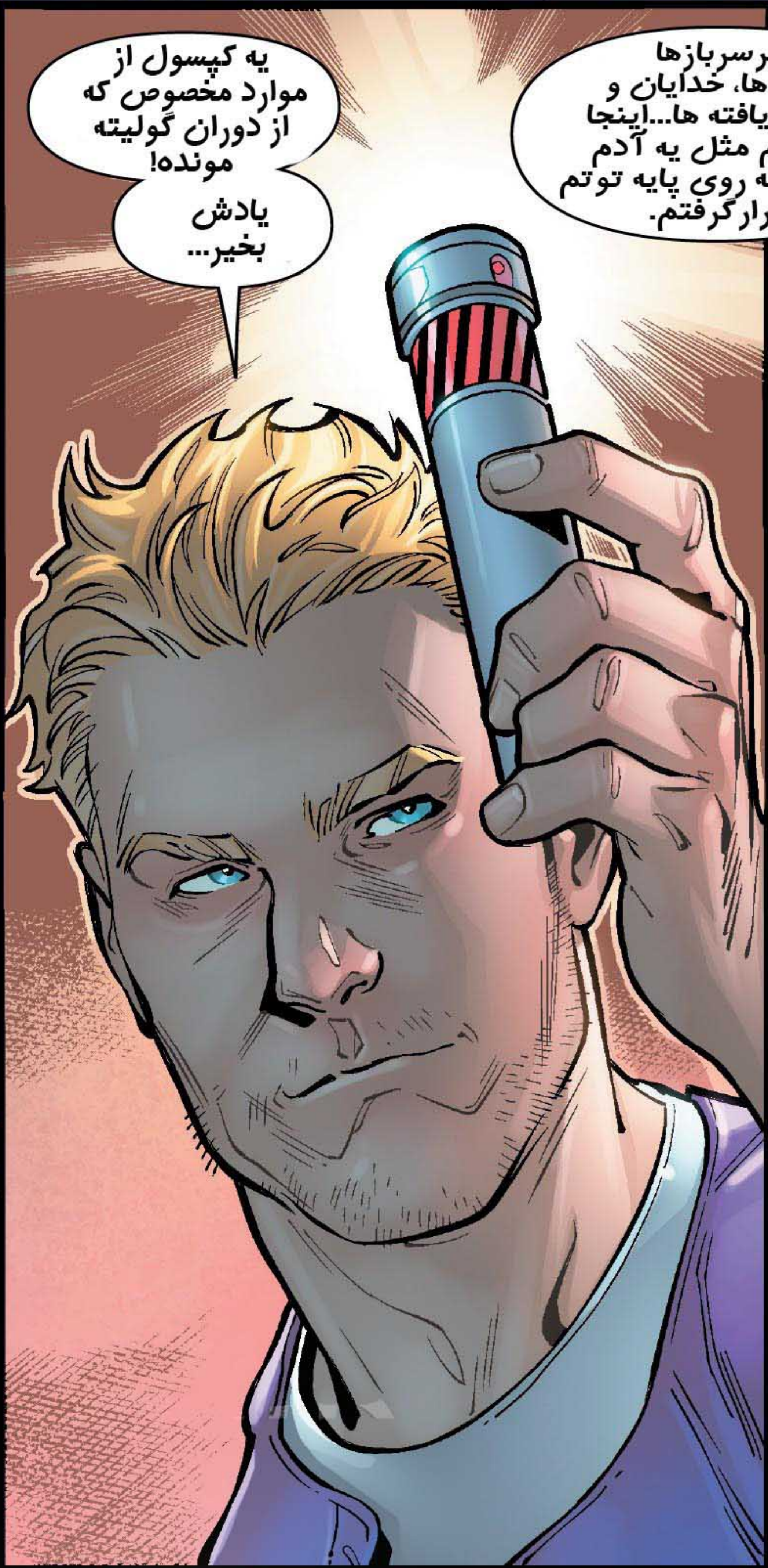


تیرهای دودزا تیرهای چسبناک.. چه کلاسیک!

زخم ها و تازیانه ها یکی از پیوگرافی های کاپیتان آمریکا که بدون مجوز چاپ شد...

مال وقتیه که من چشم دیدن کاپیتان رو نداشتم و می خواستم به جوری پوزشو به خاک بمالم.

و این...



یه کپسول از
موارد مخصوص که
از دوران گولیته
مونده!
یادش
بخیر...

ابرسربازها
نابغه ها، خدایان و
جهش یافته ها... اینجا
به نظرم مثل یه آدم
ضعیفم که روی پایه توتم
قرار گرفتم.



ما همه
بعضی وقت ها
شک می کنیم.

آره...

چیزی میل
دارید یا صورتحساب
رو بیارم؟



من چیزی
نمی خوام.

من یه
قهوه دیگه
می خوام.

بدون شیر
بدون شکر



چه
ظلماتی
شد.



آره...

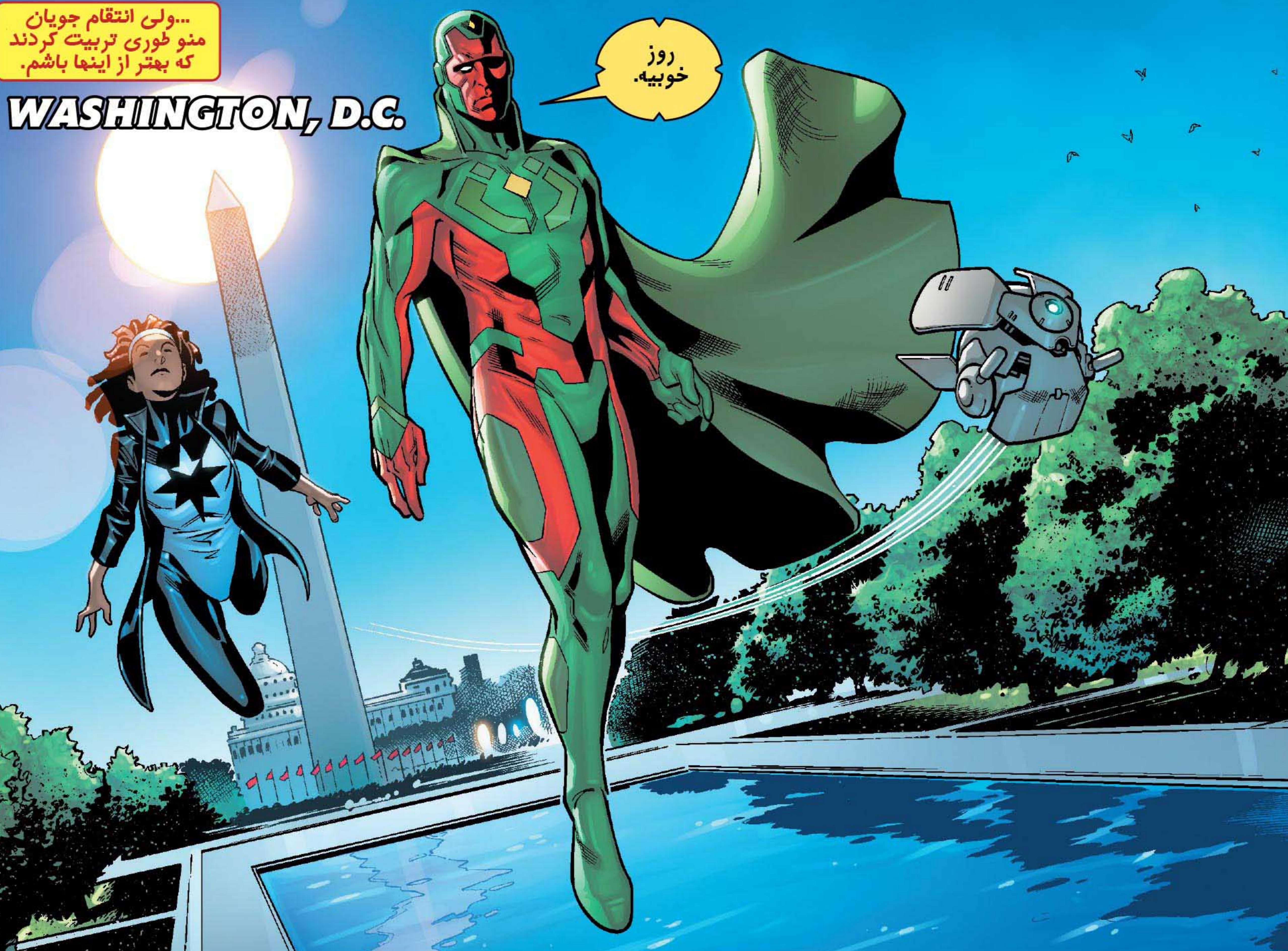
کار من
نبود.

من می خوام خودم رو
از تاریکی پنهان کنم... از دور
شاهد ماجرا باشم و بذارم داستان
روال خودشو طی کنه...

...ولی انتقام جویان
منو طوری تربیت کردند
که بهتر از اینها باشم.

WASHINGTON, D.C.

روز
خوبیه.



شانس آوردیم.
نبود ابر یعنی اینکه
یکی از فاکتورهای تست
کم می شه...
منظور من
این نبود اسپیکترام.

خواهش
می کنم...ویژن.
مونیکا، به اندازه کافی
همدیکه رو می شناسیم.



علائم
سمت شما چی
رو نشون می دن؟

خبرهای
خوب و خبرهای
بد متاسفانه.

پایگاه کادش
در سنگر ماریانا.

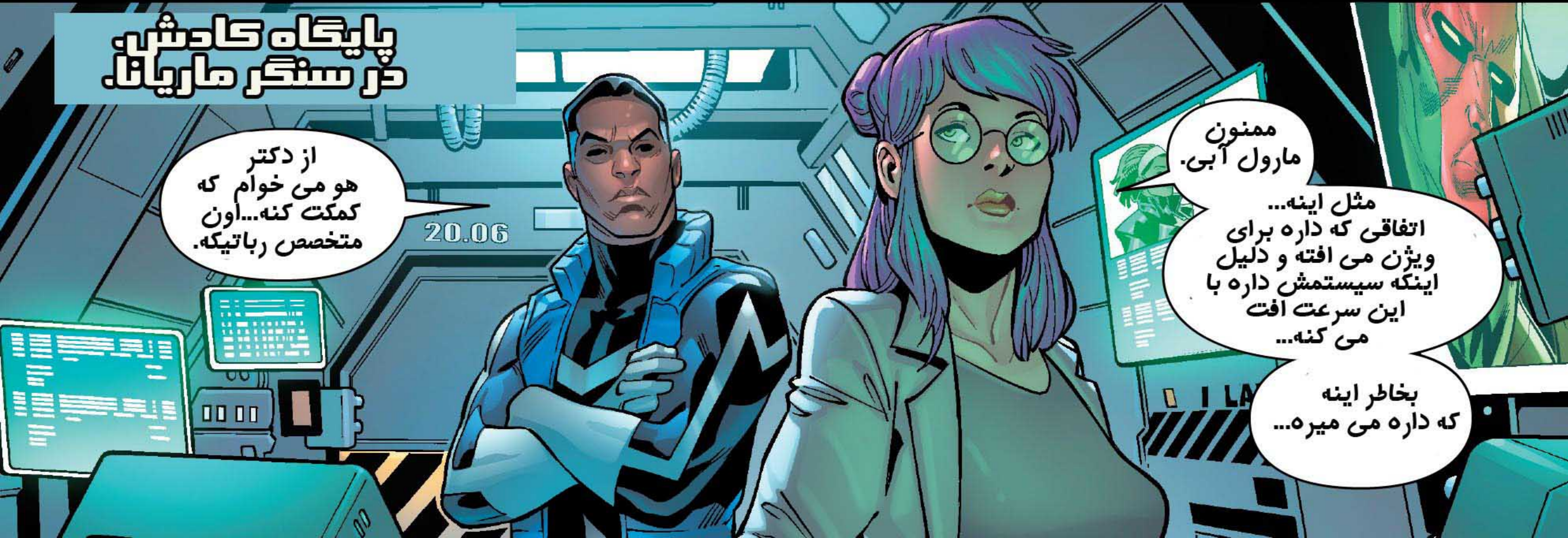
از دکتر
هو می خوام که
کمکت کنه...اون
متخصص رباتیکه.

20.06

ممنون
مارول آبی.

مثل اینه...
اتفاقی که داره برای
ویژن می افته و دلیل
اینکه سیستمش داره با
این سرعت افه
می کنه...

بخاطر اینه
که داره می میره...





ما امیدوار بودیم که مشکل جذب انرژی باشه اگه مشکل این بود می تونستیم درمان کنیم.

ولی طبق این اطلاعات جذب انرژی خورشیدش مثل قبله. پی مشکل رژیمش نیست.

ولی دلیل اصلی رو هنوز نمی دونیم.

فقط می دونیم که بعد از حمله هالک شروع شده.

لعنتی. پس همچین روز خوبی هم نیست...



من فکر نمی کنم که این بدتر شدن وضعیتم مرگم باشه. بهش به عنوان پایان زندگیم نگاه می کنم.

تا اینکه... به عنوان یک انسان واقعی زندگی کنم... من باید بپذیرم که زندگی پایانی داره.

سیستم های من دارند به مرور زمان کار آیشونو از دست می دن و بزودی من به آخر راه می رسم. ولی من این لحظه رو دارم.

برعکس مونیگا.

من زنده ام.

من زندگی می کنم.

به نظرت عالی نیست هر چند منتهی به پایان باشه؟

بخشی از به شعر بود؟

تقریباً. پسر... از خواندن شکسپیر لذت می برد. "از بین تمامی شگفتی هایی که تا به حال شنیدم، به نظرم عجیب ترین آنها ترس آدمیست..."





...مرگ رو می بینم که پایانی ناگزیره. اگر وقتش برسه فرا می رسه. جولیوس سزار.

بدن من از انرژی ساخته شده... به هر فرمی که بخوام باشه...

...و انرژی نابود نمی شه. فکر نمی کنم من بمیرم.

همم. مطمئن نیستم باهاتش چطور برخورد کنم. ویژن.

پس حیات در من ضعیف تره یا همینطور انسانیت؟

نمی تونم جوابتو بدم مونیکا.

فقط می تونم در مورد خودم نظر بدم.



اهم.

در مورد توانایی های مونیکا...

باشه... در موردش حرف می زنیم. با تبدیل شدن به انرژی برق من باید بتونم داخل سیستم هات کار کنم ویژن...

...و روی تمامی اشکالات که از بیرون مشخص نبوده کار کنم.



ببین، همونطور که ادم گفت... خبر خوب هم هست.

الان ما می دونیم که برای مبارزه با این مشکل ویژن می تونه هرچقدر انرژی لازم داره از خورشید جذب کنه تا نذاره وضعیت بدتر بشه. تا زمانی که اشعه های خورشید هست...

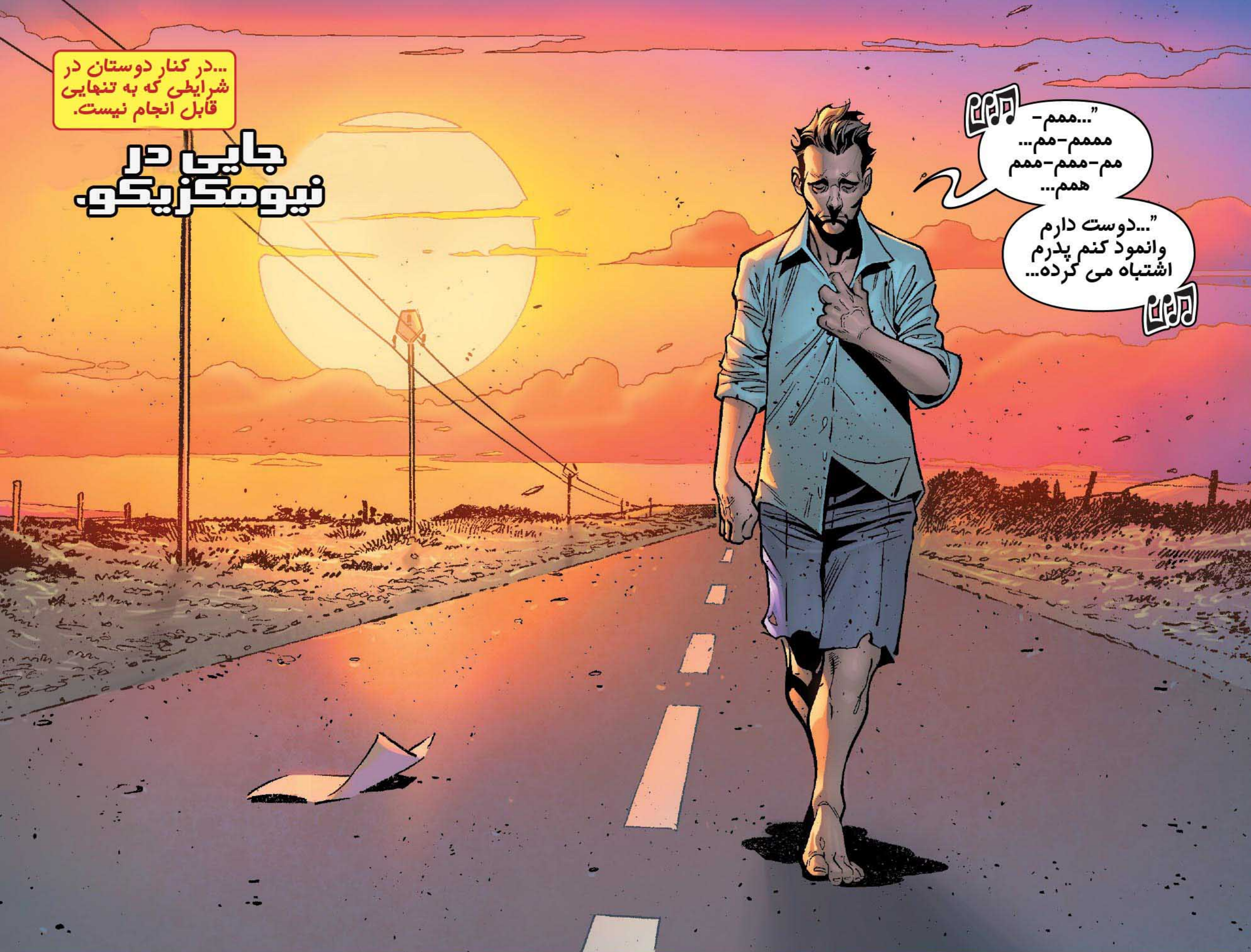


من و این سق سیاه من...

اونجا به من یاد دادند تا رودررو با پلییدی بجنگم...

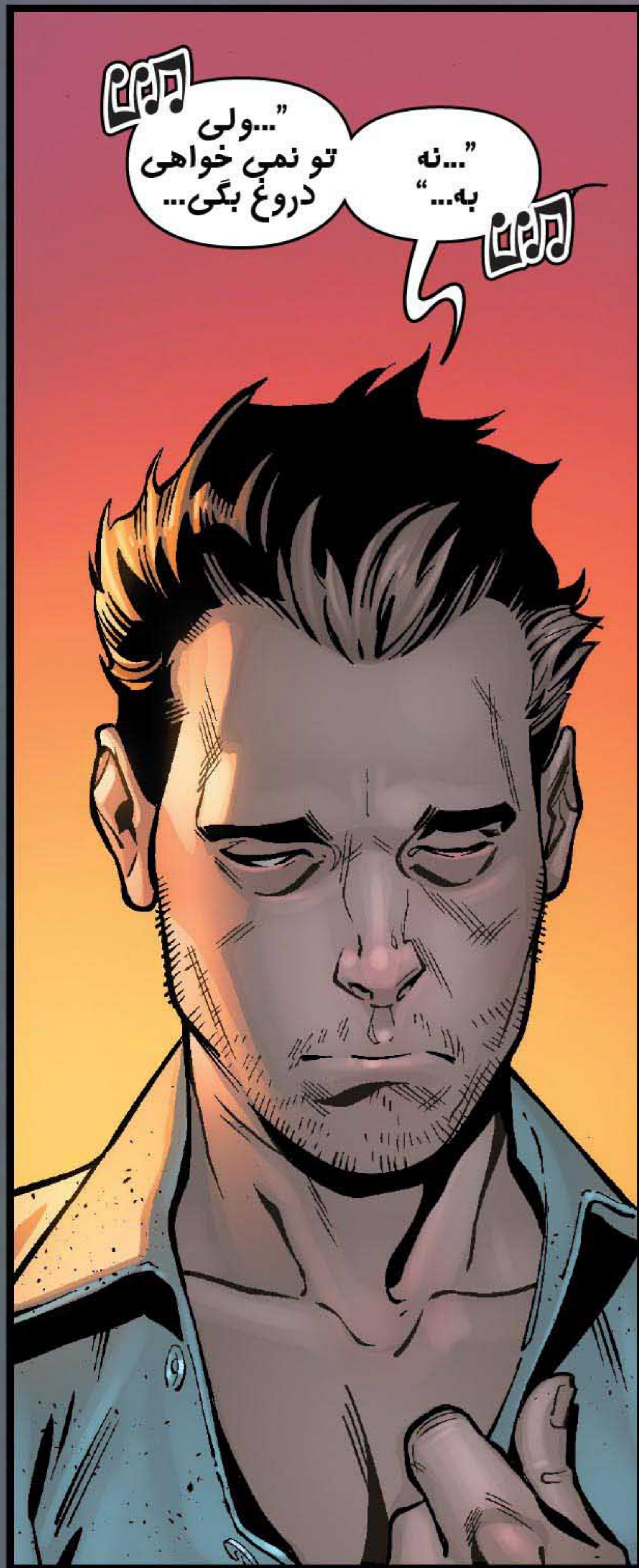
...در کنار دوستان در
شرایطی که به تنهایی
قابل انجام نیست.

جایی در نیومکزیکو.



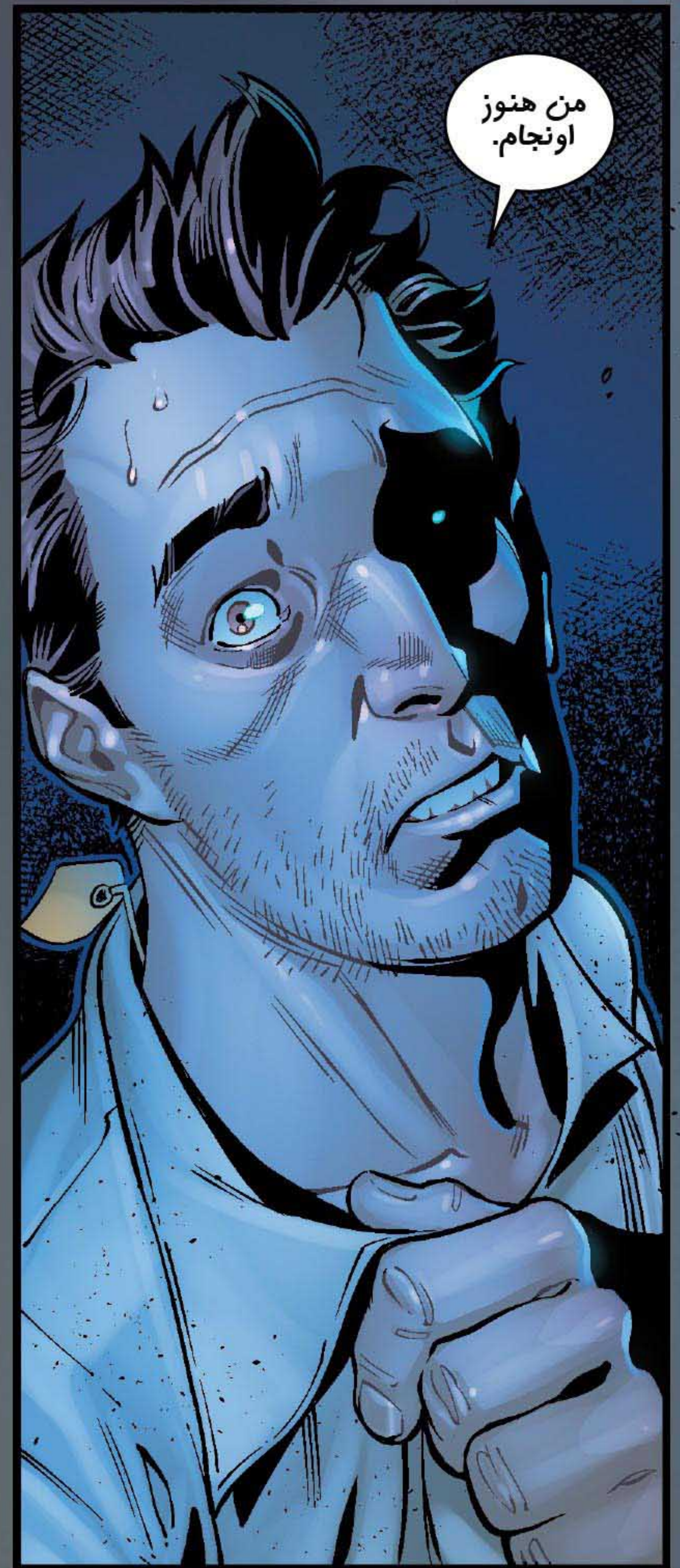
مممم -
مممم - مممم ...
مم - مممم - مممم
هممم ...

"...دوست دارم
وانمود کنم پدرم
اشتباه می کرده..."



"...ولی
تو نمی خواهی
دروغ بگی..."

"...نه
به..."



من هنوز
اونجام.



هیچوقت
ترک نکردم!

خدای...
مهربون.
خدایا
کمکم کن..



من تو
جهنم!

من هنوز
تو جهنم!



من
هنوز...
تو...



HHR RIAARH!



دیگه
چه خبر بنر؟

قبلاً یه بار
دور هم جمعشون
کردم...

هالک؟

...الان هم باید
همین کارو بکنم.

و باید از
قویترین شروع
کنم.

نمی دونم
منو بات میاد
یا نه.

من وییجر هستم
دختر ان دویی گست..
گرندمستر.

به تو
نیاز داریم.



یادم میاد.

تو باعث
شدی شب بشه؟



نه. ولی
می دونم چی این
کارو کرده. می دونم
به ابرقهرمان ها
نیاز داریم.

چیزی که این
کارو کرده ترسناک ترین
موجودیه که تا
به حال دیدم.



تقریباً.

آهان.

ای شیطان
زبان نقره ای.

ولی قدرت به
تنهایی نمی تونه چاره ساز
باشه... تعداد هم همینطور.

در برابر چیزی
که من دیدم به
استراتژی و قدرت
نیاز هست.



خوشبختانه انتقام جویانی
رو می شناسم که از
هر دو کیفیت برخوردارند.

جالبه.
وقتی حافظه تصویری چند
لحظه پیش رو مرور می کنم
متوجه می شم... که خورشید
غروب نکرد. شب
ناگهانی فرار سید.

هر چرخش
ناگهانی زمین هم
می تونست باعث
خرابی ساختاری
زیادی بشه...

این یه
چرخه شب/روز
طبیعی نیست
ویژن...



...هنوز اینجا
تو اقیانوس آرام
شبه.

در مسکو...
برلین... لندن، بزینگ
نیویورک... همه سیاره
ناگهان تو تاریکی
فرورفته.

چطور ممکنه؟

متأسفانه
داره بدتر
می شه.



"این تأسیسات سیستم ارتباطی
آنی با جهان های بیگانه مختلفه..."

حقه
کری هاست...



"...هر چی هست..."

همه
پنج خورشید
خاموش شدند!

پایان
کاره...



"...محدود به زمین
نیست."

ههسسس؟





یه ایستگاه کشت
پلاسم در قلب خورشید
محل اونها وجود داره.
شب اونجا رو هم
فرا گرفته.

جنون آمیزه.

مونیکا...
از بین همه ما شاید
تو تجربه ات تو موارد
توضیح ناپذیر بیشتر باشه...

مطمئن نیستم
ویژن. من خیلی چیزها
دیدم. ولی این... حس
متفاوتی داره. تاریک تره.

شاید
وقتش باشه...



نیروها رو
جمع کنیم..

ویژن...
اسپکترام...

...به شما
نیاز داریم.

مونیکا؟
هنوز اونجایی؟
ویژن جواب بده
لطفا...

لعنتی...
ارتباط کام
یه جورایی قطع
شد...

خوب، حداقل
اونها می تونند
از خودشون مراقبت
کنند دکتر برشیر.

الان نگران
اونهایی هستم
که نمی تونند
...



درسته...
وقوع شب در
تمام جهان هستی
به معنی هراس در
تمام جهان. در همه
جا حیات در خطره.

سرمون
شلوغ می شه...



بسیار خوب... اصلاً
نترسید.

مطمئن باشید
این خاموشی خورشید
موقتییه و انتقام جویانی
که در نزدیکی شما هستند
مشغول حل مشکل
هستند.



دلیلی برای
وحشت وجود
نداره...

آره؟ در مورد
اون چی می گی
رفیق؟

چی؟



اون.

اسکارلت
ویچ... به شما نیاز
داریم.

تو می تونی
با نیروی جادویی
خودت واقعیت رو دور
بزنی... اگر قراره با
این تاریکی بی پایان
مبارزه کنیم، به توانایی
تو نیاز داریم.



انگار انتخاب
دیگه ندارم، دارم؟

به نظرم نه.
انتقام جویان دارند
جمع می شن
کرسنه؟

راستش در مورد
انتقام جویان ساحل
غربی می توئم
بهشون خبر بدم...



بار تون... تو
گورتو گم کن.
موضوع جدیه.

ما به
تیر انداز نیاز
نداریم.

چی؟

هالک اگه این
بخاطر اینه که بهت
شلیک کردم... من و
بروس با هم در موردش
تصمیم گرفته بودیم..

تو
بودی.

بدر میاد پیشت
که منو.. ما رو بکشی.
و تو به جای اینکه بفرستیش
پیش روانشناس... باهاش
همراه می شی.

تو به تیر
زدی به اینجای
سرما.
حالا فکر
می کنی که همه
چیز حل شده.

می دونی چیه؟
با بارتون همراه باش.
سعی کن... مفید
باشی...

فقط سر
راه من سبز
نشو. هرگز.

آره؟ مثلاً
چی می شه؟

دارم به این موضوع فکر می کنم که تماس با
هالک اشتباه بوده یا نه. اگه علیه ما کار کنه نمی دونم
کسی بین ما توان مقابله باهاشو داره یا نه.

خودم
موضوع رو حل
می کنم.

ولی یکی هست که احتمالاً
می تونه... امیدوار بودم
قبل از صحبت با هالک گروهمون
رو بزرگتر از اینکه هست بکنم.

...ولی الان
بهترین زمانه.

و بیجرا!

پرتال
۱۸ ساعت!

هر کول
بهت نیاز
داریم!

ای بابا
اینکه هالکه!

همگی دور
بایستید و دست ها
بالا!

دست نکه دارید
قربان. متوجه نیستید
که این گردهمایی
ابرقهرمان هاست؟

تنها چیزی
که این نره غول ها
درک می کنند
آتش برتره.

هی.
هالک.

وقت چانه زنی
با نیروهای قانونی
محل رو نداریم.

می فهمم بانو.
یه لحظه وقت
بدید...

راکت.

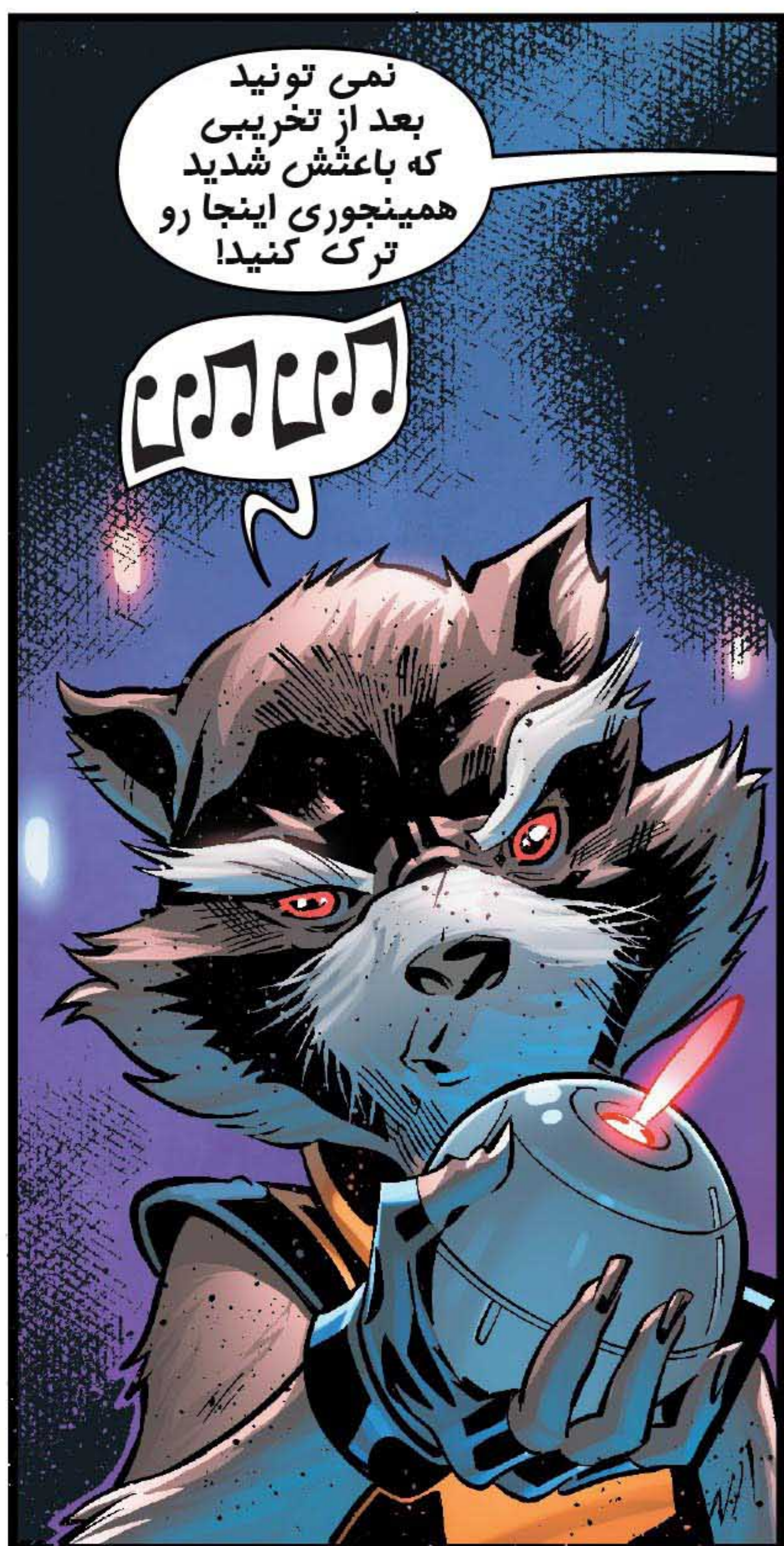
خیلی
وقته
ندیدمت؟



هالک یه شهر رو تو آیوا ریخت به هم...

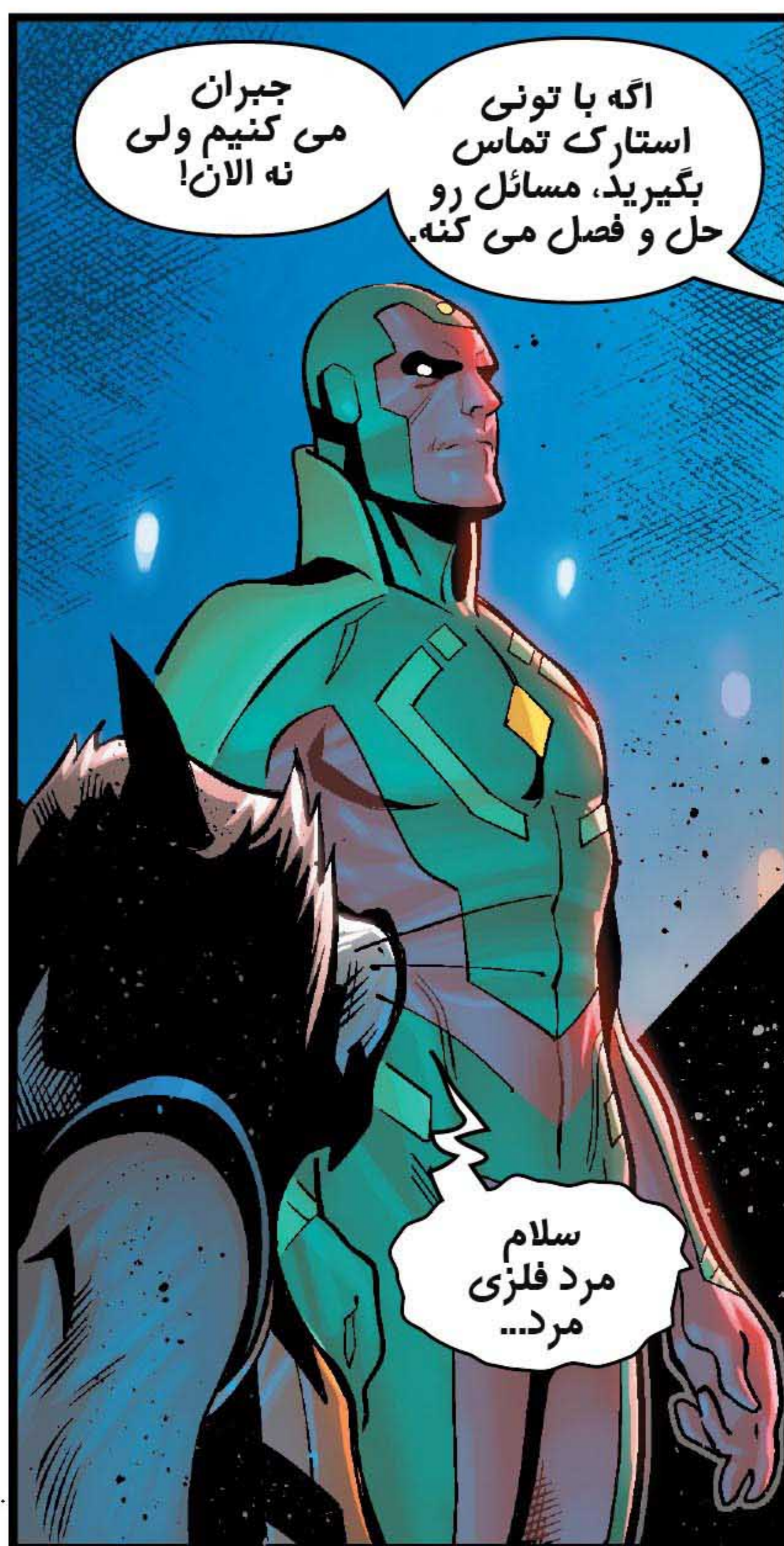
خبر رو بد پخش کردند.

این اعضای محترم در خدمت کسی نیستند. دوستان من به همراه من عازم مأموریتیم.



نمی تونید بعد از تخریبی که باعثش شدید همینجوری اینجا رو ترک کنید!

بوم بوم بوم



چیران می کنیم ولی نه الان!

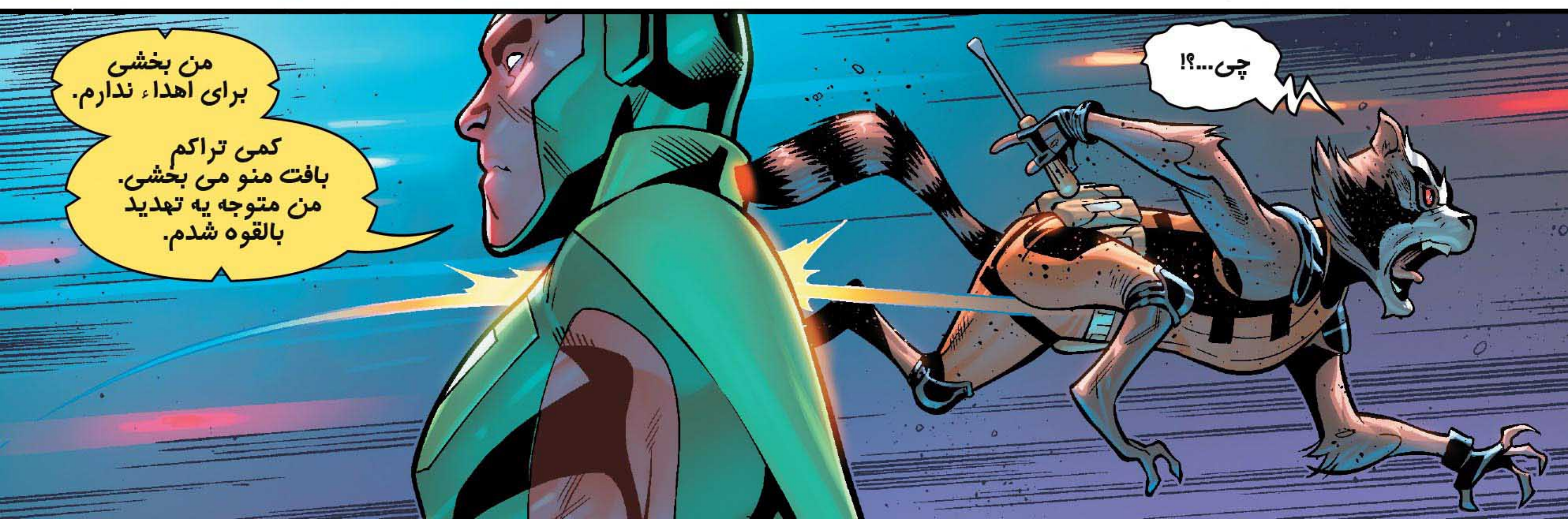
اگه با تونی استارک تماس بگیرید، مسائل رو حل و فصل می کنه.

سلام مرد فلزی مرد...



می تونم کمکی کنم؟

یه لحظه بیحرکت بمون باشه؟ فقط می خوام یه تیکه کوچیک..



من بخشی برای اهدا ندارم.

کمی تراکم بافت منو می بخشی. من متوجه یه تهدید بالقوه شدم.

چی...؟!



چه داستانی
داره می بافه؟

هر لحظه ای
که تلف می کنیم،
وضعیت بدتر می شه.
همین الان بیا
بریم.

البته!
اگه یه قهرمان رو
احضار کنید، قبول
می کنه!

کجا می ریم؟



وطن.
کوه المپوس.

حمله ای
صورت
گرفته...



المپوس؟!
منو ببر
اونجا زن! همین
الان!

می برم، ولی
متحد بیشتری
نیاز داریم
تا...

نه! تو گفتی
هر لحظه ای که از دست
بدیم می تونه
فاجعه به بار بیاره!
اون پرتال
لعنتی رو باز
کن!



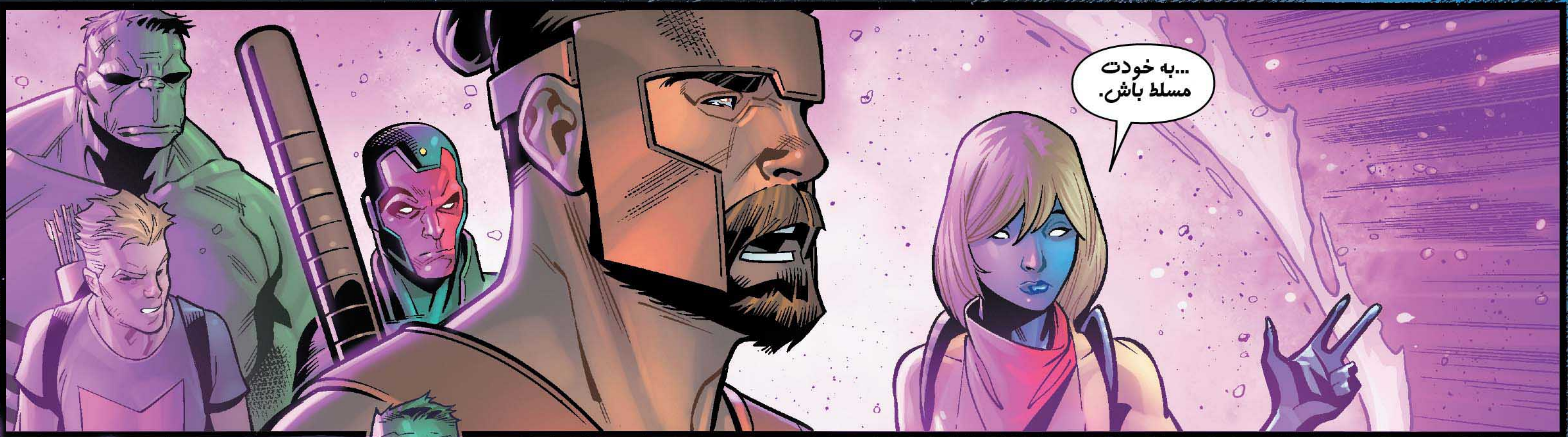
بسیار
خوب.

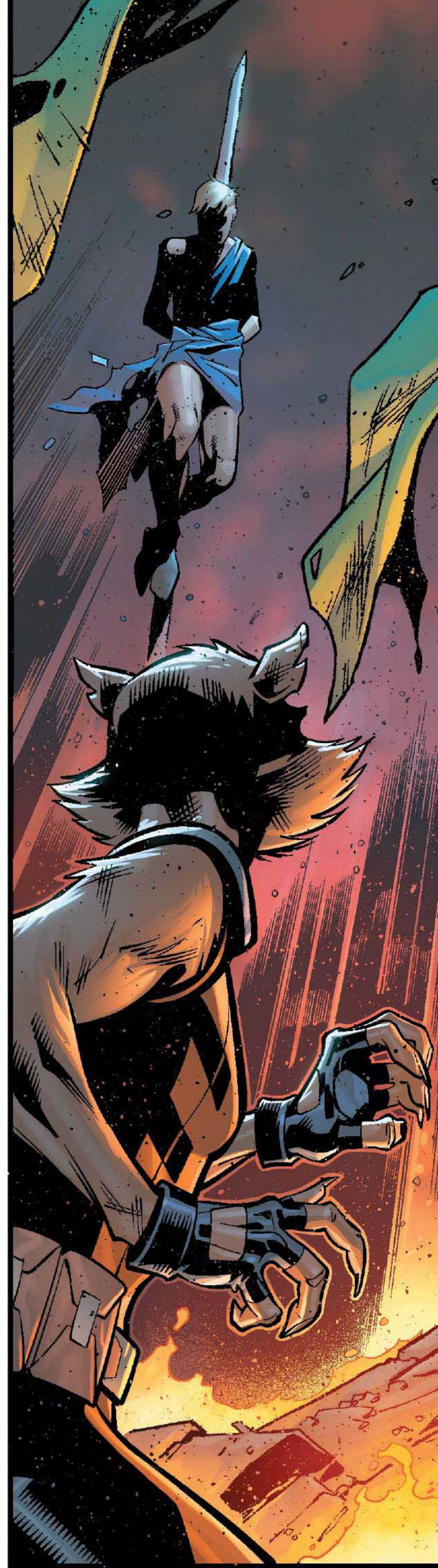
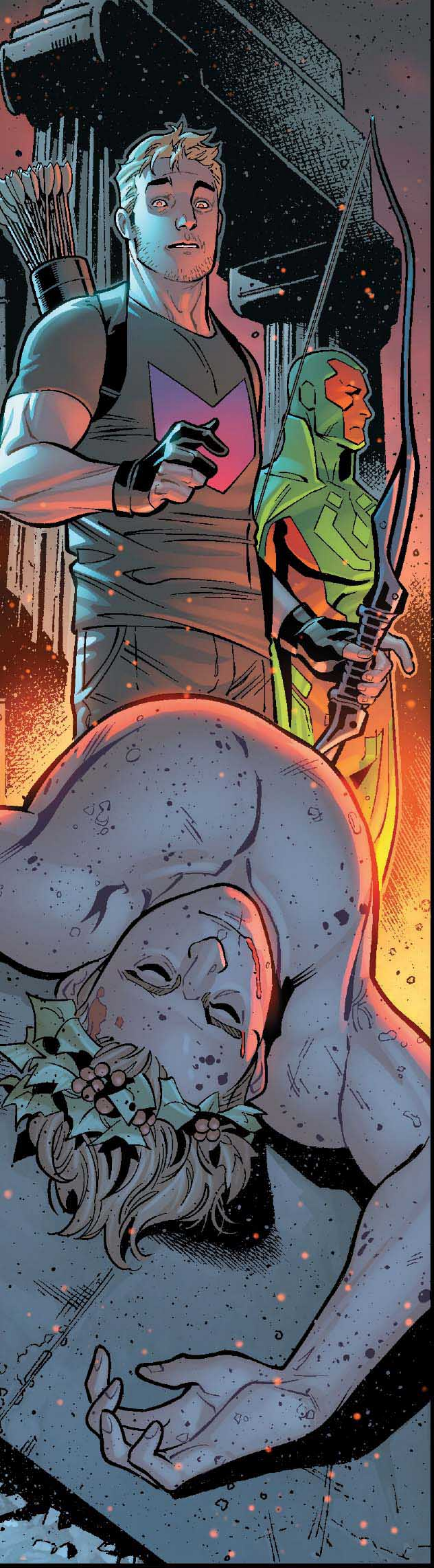
شما بچه های
دیوونه سرگرم
می شید چون من
وارد می شم!



غیب... هی!

ولی
هر کول...





خدای من

من تاریکی رو دیدم.

بوی گوشت سوخته و آهن گداخته به مشام می رسه.

غیرممکن ممکن شده. کسی فناپذیران رو از بین برده.

که در اعصار گذشته پرستش می شدند.



الان کشته می شوند.



قبل از اینکه کسی بتونه جلوی این عمل رو بگیره خدایان المپوس کشته شدند.

دوست من تسلیم ما رو بپذیر.

ما کسی رو که این بلا رو به سر مردمانت آورده پیدا می کنیم...

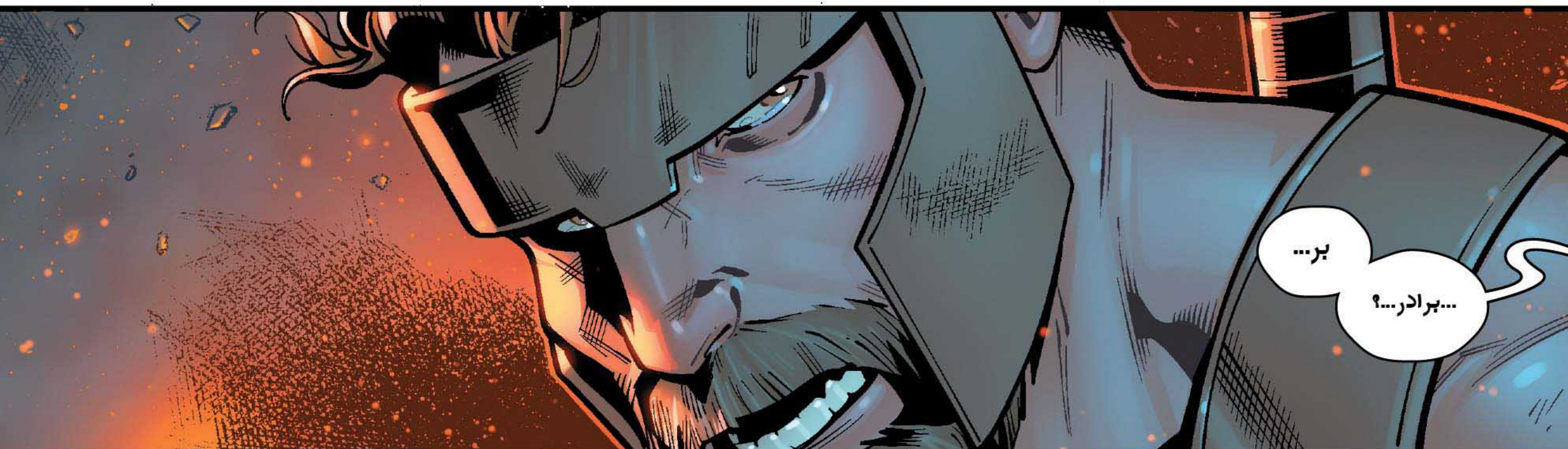


تو-

اینجا چه اتفاقی افتاده؟ باید دیده باشی!

از کجا فهمیدی که باید ما رو بیاری اینجا؟

من ...



بر...

...برادر...؟

من به دیدن داستان هایی که از جانب من شروع می شدند و تا کرانه های دور گسترده می شدند عادت داشتم.



الان وقایع رو بتازگی می دیدم...

خواهر آتینا! ویزن! واندا! کمک بیارید!



خواهر، خوب می شی! نجاتت می دیم!

خیلی دیر کردی... نور...

...رو از موم گرفت...



این کارو کرده؟

ملکه... ملکه شب...

منظورت...

نگو...

کافه

...تو می دونی... که نباید اسمشو به زبون بیاری...



تقصیر منه! باید اینجا می موندم و از خونه ام دفاع می کردم...

بازم... مثل همیشه. می خواهی... هر دو رو... المپوس و... زمین...

برادر، تو نیمه فانی و نیمه جاودانه بودی... تو واقعا یکی از ما نبودی.



این واقعیت نداره!

بعضی ها ما رو افسانه می دونستند... ولی افسانه های واقعی... هم فصل آخری دارند.

فقط... همون روزه... که در نهایت...

روزی که... افسانه ات... به پایان می رسه..

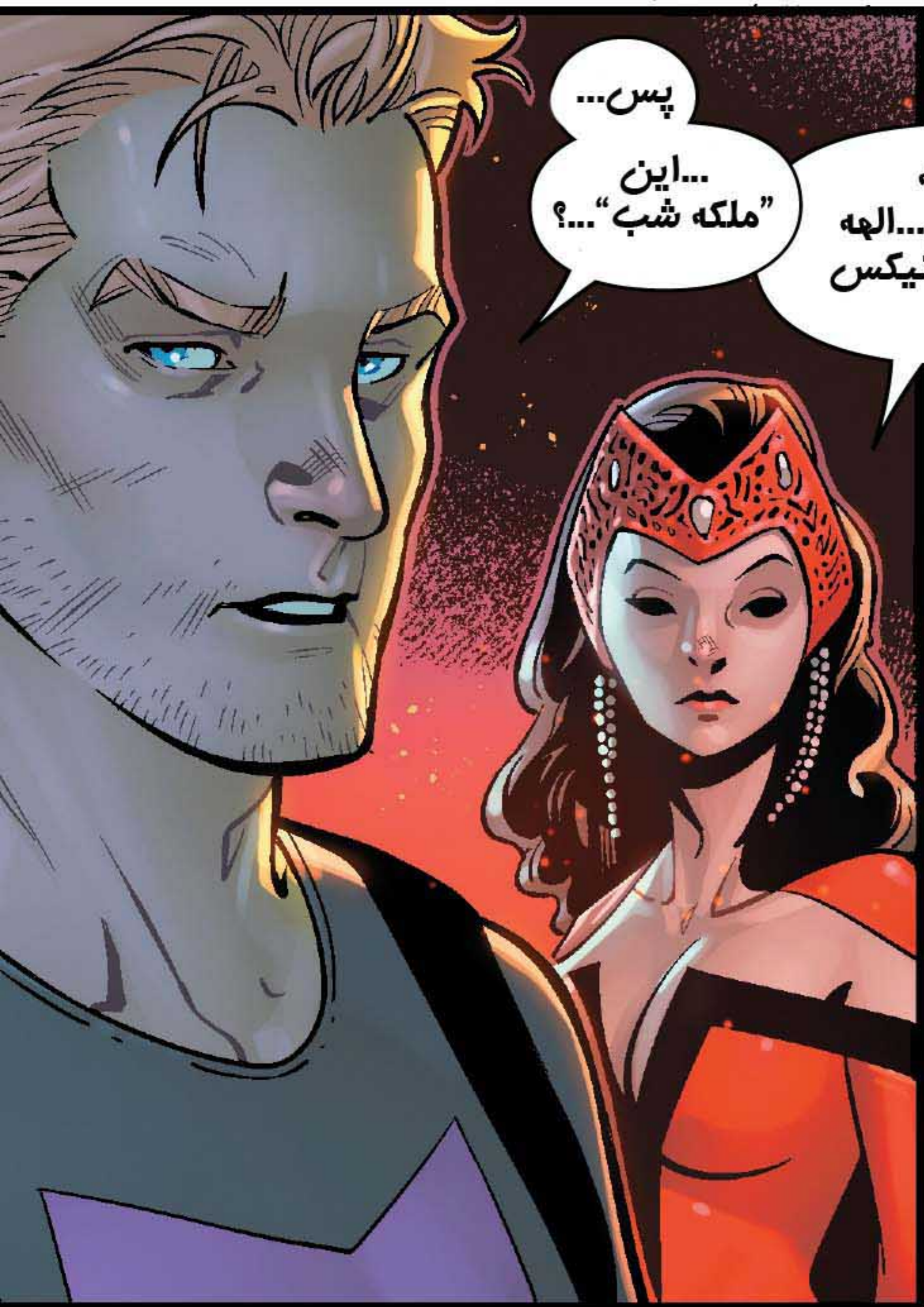
به... خونه می رسی...





و بعد دیگه
بین ما نبود.

قلب من به همراه
قلب او شکست.



پس...

این...
"ملکه شب"...

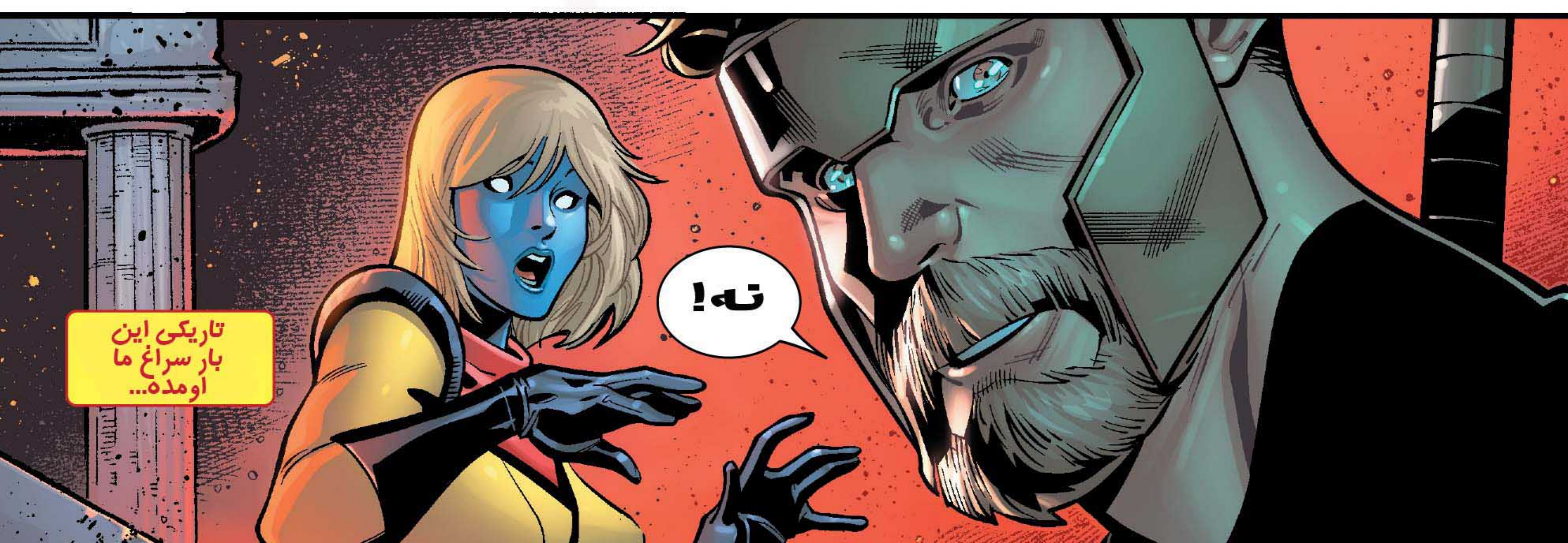
این افسانه
قدیمی یونانی... الهه
شب زنیه بنام نیکس
درسته؟



قبل از اینکه اطلاع بدم
متوجه خطر می شدم... چیزی
در تاریکی به حرکت افتاده.

آره. و اگه
داستان های پدرم درست
بوده باشه، اون... قدرت
کافی برای انجام این
کار رو کسب کرده.

اگه درست باشه
الان کجاست؟ وییجر
چه اطلاعاتی تو
این زمینه داری...



نه!

تاریکی این
بار سراغ ما
اومده...

و...
راه فراری
نیست.

حق با خواهرت
بود پسر زئوس.

نباید
اسم منو
میاورد.

ادامه دارد...